روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۶۰۳۶۱۲۲ • تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

سه‌شنبه • ۱۱ آذر ۱۳۹۹ • ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۴۴۲ • ۱ دسامبر ۲۰۲۰
سال هجدهم • شماره ۳۸۷۷ • ۱۲ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۱:۵۳ • اذان مغرب ۱۷:۱۱
اذان صبح فردا ۵:۲۸ • طلوع آفتاب ۶:۵۷

fardashargh@gmail.com

روزنامه فردا

نور نوشت

مخدوش کردن پلاک خودرو برای عبورومرور شهری در ساعات طرح محدودیت تردد در شهر اصفهان، عکس: علی آذر، باشگاه خبرنگاران جوان

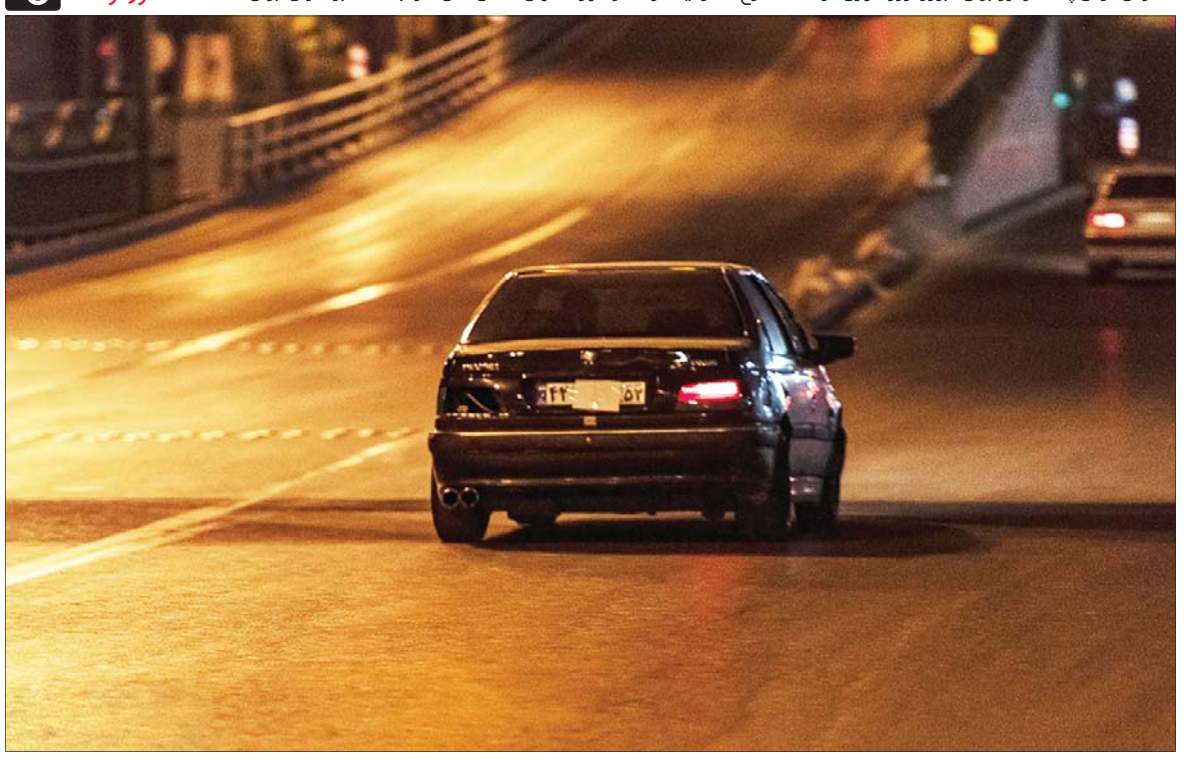

تلنگر

گفت‌وگو با شیما قوشه، وکیل ۵ نفر از قربانیان آزار جنسی

پارادوکس احقاق حق و مسئله اعدام

سامان موحدی‌راد: چندماهی از مطرح‌شدن پرونده آزارهای جنسی سریالی کیوان امام‌وردی می‌گذرد. کسی که نامش در لابه‌لای یک سلسله‌افشاگری درباره آزارهای جنسی در ایران مطرح شد و در میان همه موارد، تنها کسی بود که اسمش در اخبار رسمی ایران مطرح شد و کار به مراجع قضائی هم کشید. اگرچه سلسله‌افشاگری‌های آزارهای جنسی در ایران همچنان ادامه دارد و باب سخن همچنان باز است اما شاید در میان همه موارد مطرح‌شده مورد کیوان امام‌وردی هم از جهت نحوه ارتکاب جرم و هم عاقبت آن منحصربفرد باشد؛ چراکه در این پرونده آزاردیده‌ها علاوه بر اینکه این جرئت را به خود دادند تا پا پیش بگذارند و روایت خود را بیان کنند، مسئله را پیش‌تر هم بردند و در نظام قضائی ایران طرح دعوا هم کردند. شیما قوشه، وکیلی است که در این پرونده وکالت پنج آزاردیده را بر عهده دارد. او در گفت‌وگو با «شرق» جزئیاتی از سختی‌های پرداختن به این مسئله در نظام قضائی ایران را بیان می‌کند:

چرا سابقه پرداختن به چنین پرونده‌هایی در ایران کم بوده؟ چه ترس‌هایی برای پا پیش گذاشتن و احقاق حق برای آزاردیده‌ها وجود داشته؟

ما سابقه چندانی در پرداختن به چنین مواردی را نداشتیم اغلب چنین ترسی در میان قربانیان این دست خشونت‌ها رایج بوده و هست. دلایل مختلفی هم برای چنین ترسی وجود دارد. یکی اینکه قربانیان اغلب می‌ترسند اگر نتوانند چنین جرمی را اثبات کنند، خودشان به جرم زنا محکوم شوند. در واقع اگر نتوانند عاملیت خشونت و اجبار را در چنین رابطه‌ای اثبات کنند بعد خودشان به جرم دیگری محکوم شوند. دلیل دیگری که زنان را از بیان چنین جرائمی و پیگیری حقوقی آن بازمی‌دارد، مسئله خانواده‌های سنتی است؛ چراکه بسیاری از قربانیان به دلیل داشتن خانواده‌های سنتی گمان می‌کنند بیان علنی این دست مسائل و پیگیری حقوقی آن ممکن است به مقصردانستن خودشان از سوی خانواده‌ها منجر شود و به‌این‌ترتیب اتفاقات ناخوشایند بعدی رخ بدهد. اینها البته غیر از این است که به دلیل سابقه کم مطرح‌شدن چنین پرونده‌هایی رویه مشخصی برای آن وجود ندارد.

در زمان افشاگری‌ها خیلی‌ها می‌گفتند چون در این مورد خاص بحث «رابطه نامشروع» و «نوشیدن مشروبات الکلی» وجود دارد، کسی از شاکی‌ها از ترس متهم‌شدن خودش در دستگاه قضائی ایران پا پیش نمی‌گذارد. تا الان برخورد با آزاردیده‌ها در جریان این پرونده در این زمینه چطور بوده؟

مشخصا در پرونده مورد سؤال شما درباره قربانیان آقای امام‌وردی باید بگویم که مجموعه‌ای ترس‌ها در میان قربانیان برای پا پیش‌گذاشتن و بیان حقوقی مسائل دخیل بود. یکی اینکه این افراد از آنجایی که پذیرفته بودند به خانه این فرد بروند و اغلب سابقه دوستی با او را داشتند و همچنین دعوت او به نوشیدن نوشیدنی الکلی را هم پذیرفته بودند، می‌ترسیدند درگیر برخی مسائل حقوقی در این زمینه شوند. در واقع این گروه نگران بودند روایت این اتفاقات تا مرحله نوشیدن نوشیدنی الکلی منجر به جرم‌انگاری درباره خودشان شود. البته در این مورد خاص مشخصا دادسرا از همان ابتدای مطرح‌شدن پرونده و حتی قبل از اینکه شاکیان وکیلی هم داشته باشند، به آنها این اطمینان را داده بود که نسبت به این موضوع اصلا ورود نکند و این مسئله را به‌عنوان اقرار در نظر نگیرد و خوشبختانه این اتفاق تاکنون هم رخ داده است.

آیا تلاشی برای راضی‌کردن آزاردیده‌ها وجود داشت؟ یا اینکه کسی بعد از پا پیش‌گذاشتن، به دلیل ترس‌هایی که وجود دارد، منصرف شده است؟

من بشخصه هیچ تلاشی برای راضی‌کردن شاکیان برای پا پیش‌گذاشتن و اقدام حقوقی علیه متهم نداشتم. درواقع پیش از من گروه‌های زیادی از فعالان حقوق زنان این نقش را بر عهده گرفتند و تلاش کردند با تشویق این افراد و مشاوره‌هایی که به آنها دادند، این دلگرمی را در آنها ایجاد کنند که امکان پیگیری حقوقی این مسئله وجود دارد. در این میان تمام قربانیانی که تا این روز با من تماس گرفته‌اند، تنها دو نفر یکی بنا به دلایل شخصی و دیگری به دلیل نداشتن مدرک از این ماجرا از شکایت صرف‌نظر کردند و بقیه شاکیان همچنان بر ادامه پیگیری حقوقی ماجرا اصرار دارند. ولی در مجموع رخ‌دادن این اتفاق مهم که تعداد زیادی از آزاردیده‌ها راضی شدند برای پیگیری حقوقی مسئله تجاوز و تعرض و آزار جنسی بر همه سختی‌های موجود در جامعه ایرانی غلبه کنند، نتیجه تلاش فعالان حقوق زنان در ایران است. البته که می‌دانیم پرداختن به این مسئله یک تیغ دولبه است و همه حمایت‌ها و دلگرمی‌های بیرونی تا زمانی که خود آزاردیده این تصمیم را نگیرد که پا پیش بگذارد به جایی نمی‌رسد. در واقع در مجموع همه این حرف‌ها، این فرد آزاردیده است که باید آمادگی پا پیش‌گذاشتن و بیان مشکلات را داشته باشد. چون به‌هرحال همه فرایندهای رسیدگی این مسئله ممکن است آزاردیده را با آزارهای دیگری مواجه کند.

اگر شاکی‌ها مخالف اعدام احتمالی متهم باشند، چطور باید شکایت را اعلام کنند؟ آیا اصلا می‌توانند در این مسئله مؤثر باشند؟

این مسئله هم برای من به‌عنوان کسی که سعی کردم در زندگی کاری و حرفه‌ای بر اساس اصول بنیادین حقوق‌بشر پیش بروم و هم برای شاکیان این پرونده که با من در ارتباط هستند، پیش آمده بود؛ چراکه همه این بچه‌ها مخالف اعدام بودند و هستند و برای من هم سخت بود که در پرونده‌ای دخیل شوم که ممکن است یکی از احکام نهایی آن اعدام باشد. ولی در نهایت با این پارادواکس به این دلیل کنار آمدیم که اولا تعیین مجازات قانونی بر عهده مقام قانون‌گذار است و ما هیچ اختیاری برای تغییر آن نداریم؛ چراکه جرم از دسته جرائم حدی است. اگر جرم از جرائم تعزیری بود، قانون‌گذار دست قاضی را باز گذاشته بود که بین اعدام، شلاق یا حبس برای متهم تعیین مجازات کند و به‌این‌ترتیب ممکن بود دادگاه را قانع کرد که مجازاتی غیر از اعدام را تعیین کند. اما در این جرم خاص که حدی است، قانون‌گذار از پیش مجازات را تعیین کرده و اعلام کرده که مجازات همین است و لاغیر. همین مسئله چالشی را پیش پای این گروه قرار داده بود که اصلا آیا این مسئله را پیگیری کنند یا خیر. ولی به نظر من بهترین و درست‌ترین کار این بود شکایت صورت بگیرد، به این دلیل که این شخص قربانیان زیادی داشته و به‌این‌ترتیب با اعلام این شکایت به وظیفه شهروندی خودمان عمل کنیم و جلوی قربانی‌شدن تعدادی دیگر را بگیریم. همچنین بابی باشد برای تلاش در جهت تغییر قانون. البته که می‌دانیم با همین یک پرونده ممکن نیست قانون تغییر کند اما امیدوارم با مطرح‌شدن چنین پرونده‌ای بشود در آینده یک مجازات دیگری برای چنین جرائمی پیش‌بینی شود تا شاکیان بتوانند برای احقاق حق‌شان پا پیش بگذارند.

دور دنیا

مورد مرموز ستون فلزی یوتا

کشف یک ستون فلزی سه‌مترونیمی در بیابان همگان را به شگفتی واداشت. این ستون که چند روز پیش به‌گونه‌ای مرموز در میانه کوه‌های قرمز ایالت یوتا ظاهر شده بود، ناگهان ناپدید شده است. ستون فلزی صیقل‌خورده‌ای که در بیابان ایالت یوتای آمریکا ظاهر شده بود، ناگهان ناپدید شده است.

فرماندهی ایالت یوتا شنبه اطلاع داد که ستون یادشده «بنا به گزارش‌های موثق شامگاه جمعه توسط افرادی ناشناس» جابه‌جا شده است. مقام‌های اداره امنیت عمومی ایالت یوتا تأکید دارند که آنها ستون فلزی را منتقل نکرده‌اند، زیرا آن را «دارایی شخصی» می‌دانستند. اکنون پلیس منطقه وظیفه دارد که راز ناپدیدشدن این شیء مرموز را روشن کند. این ستون فلزی هفته گذشته در یک دیدبانی هوایی به قصد شمارش گوسفندان به شکل تصادفی در میان صخره‌های قرمز منطقه کوهستانی ایالت یوتا یافت شده بود.

کشف ستون در میان کاربران اینترنت به

گمانه‌زنی‌های فراوان منجر شد. دوستداران داستان‌های علمی - تخیلی گفتند که کار موجودات فرازمینی است و برخی دیگر آن را یادبودی برای سال کرونایی ۲۰۲۰ دانستند.

پاره‌ای از ناظران گمان دارند که ستون یادشده اثری از هنرمند آمریکایی جان مک‌کرکن است که چندین سال در ایالت نیومکزیکو زندگی می‌کرد که در همسایگی یوتا قرار دارد. مقام‌های ایالتی از بیم ازدحام افراد کنجکاو، محل دقیق ستون را اعلام نکرده‌اند. با وجود این یکی از کنجکاوان پیگیر موفق شد موقعیت آن را در میان صخره‌های بیابان پیدا کند. این کاربر اینترنت باور دارد که دوربین گوگل توانسته بود در سال ۲۰۱۶ از ستون فلزی یادشده عکس بگیرد.

صاف و ساده

خودگویی و خودخندی

قادر باستانی
پژوهشگر علوم ارتباطات و رسانه

رئیس سازمان صداوسیما، اخیرا گفته‌اند که با وجود هجمه فرهنگی و عملیات روانی دشمنان، رسانه ملی در رأس اعتماد مردم قرار دارد. ایشان به نظرسنجی‌هایی اشاره کرده که نشان می‌دهد صداوسیما از منظر اعتماد عمومی، میزان مراجعه و علاقه‌مندی جایگاه ویژه‌ای میان مردم دارد. اما غالب پژوهش‌های مستقلی که در حوزه اعتماد عمومی به رسانه ملی انجام شده، حاکی از آن است که در دو دهه گذشته، مخصوصا دهه اخیر، اعتبار رسانه ملی با افول شدید مواجه بوده و مخاطب‌گریزی مستمر در آن اتفاق افتاده است.

شاید منظور آقای علی‌عسگری از «مردم»، آن حدود چهارمیلیون هوادار تفکرات خاص در کشور هستند که واقعا اعتماد کامل به این رسانه دارند و از برنامه‌های آن لذت می‌برند؛ لابد مردمِ مدنظر ایشان، همان افرادی هستند که در انتخاباتِ سال ۱۳۹۲ به سعید جلیلی رأی داده بودند. هدف سیاست‌های اعمالی صداوسیما در دهه‌های اخیر، آن بوده که این اقلیت فعال پنج‌درصدی، راضی و پای کار باشند و تلاش سازمان برای یارگیری از اکثریت خاموش، کم‌نتیجه بوده است.

رسانه ملی در مصاف تلویزیون‌های فارسی‌زبان خارجی، بازنده شده و در میدان رسانه‌های اجتماعی تحت وب، میدان را به حریفان واگذار کرده است. سازمان صداوسیما، یک مؤسسه ورشکسته است که باوجود مزیت انحصاری‌بودن، توان کسب درآمد کافی برای پوشش هزینه‌های خود ندارد و دولت مجبور است در شرایط وخیم اقتصادی، بیش از هزار و ۷۰۰ میلیارد تومان از پول بیت‌المال برای سرپاماندن آن بپردازد.

سازمان رادیو و تلویزیون در دوره پهلوی، نقش مهمی در ترویج فرهنگ غربی در میان خانواده‌های ایرانی داشت. در زمان انقلاب، کارکنان سازمان، پابه‌پای انقلابیون بودند و تأثیر بزرگی در بسیج توده‌های مردم و تثبیت رهبری انقلاب گذاشتند. در دوران جنگ، صداوسیما یکی از ارکان اصلی انقلاب بود و بزرگ‌ترین سرگرمی خانواده‌ها به حساب می‌آمد، ضمن اینکه مرجع اصلی خبر برای مردم بود. دولت دوره جنگ، رسانه ملی را به‌عنوان ابزار ارتباطی با آحاد مردم، در کنار خود داشت و نقش مؤثر خود را در تحمل شداید جنگ، به‌خوبی ایفا می‌کرد.

سازمان توسط سران سه قوه اداره می‌شد اما بعد از درگذشت امام خمینی(ره)، این شیوه تغییر کرد. امام در نامه درخواست اصلاح قانون اساسی، مواردی را مشخص کرده بود اما در آن هیچ اشاره‌ای به نحوه اداره رادیو و تلویزیون نداشت. معلوم نشد چرا هیئت بازنگری قانون اساسی، این تغییر را در مدیریت صداوسیما گنجاندند. در ساختار جدید، سران سه قوه، عملا نقش درستی در خط مشی سازمان نداشتند.

در دهه ۷۰، تعداد شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی را زیاد کردند اما هرچه می‌گذشت، فاصله‌گرفتن از فعالیت حرفه‌ای و اصرار بر اعمال یک سیاست رسانه‌ای منسوخ شده غیرمؤثر، بیشتر مشهود می‌شد. سازمان نه‌تنها نتوانست خود را با تحولات بزرگ دنیای ارتباطات وفق دهد بلکه اشتباهات راهبردی بزرگی در سیاست‌گذاری کلان مرتکب شد که فضا را به سمت زوال مخاطب گشود. با پیروزی غیرمنتظره خاتمی در دوم خرداد ۱۳۷۶، بدنه اصلی سازمان، طرفدار پروپاقرص اصلاحات بود اما سیاست‌ها در مسیر کاملا متضاد سیر می‌کرد. این دوگانگی باعث شد روح برنامه‌ها، به جهت باورنداشتن برنامه‌سازان و نوعی اجبار در تعیین خط مشی، از جذابیت و اثربخشی خالی شود و تزریق انبوه نیروی خودی نابلد، وضع را بدتر کرد.

مخاطب موجود در اذهان سیاست‌گذاران ناآشنا به کار رسانه، موجودی منفعل و قابل صید با پخش وسیع بود، غافل از آنکه انقلابی در ارتباطات رخ داده و مخاطب امروز، به قول یونس شکرخواه، موجودی فعال و سنگرگرفته در پخش محدود است؛ شکارچی است نه شکارشونده. سیاست‌گذاران رسانه ملی، هنوز هم نپذیرفته‌اند که دوران «من پخش می‌کنم، تو می‌پذیری»، سپری شده و دوره مفاهمه دوسویه است. این شد که صداوسیما از یک رسانه اثرگذار، به یک غول رسانه‌ای بله قربان‌گو و کم‌تأثیر تبدیل شد؛ قرار بود صداوسیما فرهنگ‌سازی کند؛ آیا وضعیت غالب فرهنگی جوانان و نوجوانان، دین‌گریزی، غرب‌گرایی بیمارگونه، اخلاق‌ستیزی، ناباوری به اصول و محکمات، سستی مفرط در خودباوری و فاصله‌گرفتن از ارزش‌های اخلاقی و انقلابی، نتیجه سیاست‌گذاری محفلی و غیراصولی رسانه ملی نبوده است؟ آیا آمار مشارکت مردم در آخرین انتخابات در تهران و شهرهای بزرگ، عزیزان صداوسیما را خجالت‌زده نمی‌کند؟

شاید اگر تغییرات ساختاری در سال ۱۳۶۸ در سازمان صداوسیما اتفاق نمی‌افتاد، چنین شرایط ناگواری را شاهد نبودیم؛ نهایتا رادیو و تلویزیونی، دولتی و حجیم داشتیم که سرگرم‌کننده برای مردم بود و چنین در باورهای نسل جدید، اثر منفی نمی‌نهاد. چندین سال است رسانه ملی مثل رسانه اپوزیسیون برای دولت‌های مختلف، نقش ایفا می‌کند و مرتب بر طبل ناکارآمدی و سوءمدیریت می‌کوبد. قاطبه مخاطبان که در جریان دعواهای جناحی حضرات نیستند و این ناکارآمدی را به پای کل ساختار حکومتی می‌گذارند. به نظر من، برخی شعارهای مردم در مدح استبداد پهلوی در ناآرامی‌های گذشته، نتیجه همین سیاست دولت‌ستیزی صداوسیما بوده است.

کارشناسان مورد استفاده سازمان صداوسیما را ببینید؛ در هر رشته‌ای که فکر می‌کنید، از ۱۰ نفر اول آن رشته، از بهترین مفسران سیاسی، بهترین حقوق‌دانان و وکلا، بهترین نویسندگان و شعرا، بهترین کارگردانان و بازیگران و...، چند نفرشان با سازمان همکاری دارند؟ یک کارشناس سیاسی تلویزیون می‌گوید بعد از انتخابات آمریکا، شاهد شورش و انقلاب و اعلام استقلال در برخی از ایالات خواهیم بود! واقعا با چنین مدیریت محفلی و جناحی، چه انتظاری داریم که رسانه ملی اعتبار داشته باشد؟ شاید ضربه بزرگ برای دوری قاطبه مردم از اصولگرایان را همین صداوسیما زده و شاید هم یکی از دلایل نرسیدن به آمال و آرمان‌های اصیل انقلاب، کژکارکردی رسانه ملی بوده است.

سازمان صداوسیما، راه پرسنگلاخی برای اصلاح دارد اما اگر همین روش را ادامه دهد و مدیران ساده‌لوح و خوش‌باور آن، رسانه ملی را در اوج اعتماد مردم تصور کنند، نگرانی عمیق‌تر خواهد شد؛ چراکه دیگر در جهان امروز، استفاده از موبایل‌های هوشمند و شبکه‌های جهانی سرگرمی، از تلویزیون پیشی گرفته و همه مخاطبان را از آن خود خواهند کرد. ما خواهیم ماند، با سازمانی که بودجه چندهزارمیلیاردی می‌بلعد و فقط گاف‌های مکرر آن است که در شبکه‌های اجتماعی، برای تمسخر دست‌به‌دست می‌شود.

سلام به فردا

همه اعضای تیم ارتباطات بایدن زن هستند

بعد از معرفی کاملا هریس به‌عنوان معاون اول از سوی جو بایدن، یک بار دیگر اخبار مربوط به به‌کارگیری زنان در کابینه رئیس‌جمهور آمریکا مورد توجه رسانه‌ها قرار گرفت. این‌بار حضور گسترده زنان در تیم ارتباطات جو بایدن که پیش‌تر از چهره‌های شاخص کابینه باراک اوباما بودند، خبرساز شده است. در اولین گام جنیفر ساکی به‌عنوان سخنگوی کاخ سفید انتخاب شده است. دیگر اعضای تیم ارتباطات جو بایدن نیز همه زن هستند. جو بایدن، رئیس‌جمهور جدید آمریکا ترکیب تیم ارتباطات خود را اعلام کرده است. براساس اخبار منتشرشده از سوی رسانه‌های آمریکا همه مقام‌های بلندپایه کاخ سفید در اختیار زنان خواهد بود. جو بایدن اعلام کرده است مدیریت تیم ارتباطات را کیت بدینگفیلد بر عهده خواهد گرفت. بدینگفیلد در دورانی که بایدن به‌عنوان معاون رئیس‌جمهور در دوره زمامداری باراک اوباما فعالیت می‌کرد نیز مدیریت ارتباطات او را بر عهده داشت. جین ساکی به‌عنوان سخنگوی کاخ سفید انتخاب شده است. جین ساکی یکی از اعضای تیم انتخاباتی جو بایدن بود. او افزون بر آن در دوره زمامداری اوباما به‌عنوان مدیر ارتباطات کاخ سفید و همچنین سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا فعالیت داشت. از زمان پیروزی جو بایدن در انتخابات ریاست‌جمهوری سوم نوامبر، ساکی در چند جلسه بایدن با خبرنگاران نیز حضور داشته است. او به‌صراحت، شفافیت و همچنین رفتار حرفه‌ای شهرت دارد. در کل تاریخ آمریکا سابقه نداشته است که کل تیم ارتباطات کاخ سفید را زنان تشکیل بدهند. کارین جین پیر که تاکنون مسئولیت اداره تیم کامالا هریس را بر عهده داشت، قرار است به‌عنوان معاون سخنگوی مطبوعاتی بایدن وارد کاخ سفید شود. کارین جین پیر در دوره زمامداری اوباما به‌عنوان مدیر مسائل منطقه‌ای در دفتر امور سیاسی او فعالیت می‌کرد. پیلی توبر که یکی از اعضای ارشد تیم انتخاباتی جو بایدن بود نیز قرار است به‌عنوان معاون مدیر ارتباطات کاخ سفید فعالیت کند. اعضای تیم ارتباطات کامالا هریس نیز همه زن هستند. چینش تیم ارتباطات جو بایدن و کامالا هریس، عملا ناظر بر وعده‌هایی است که بایدن در کارزار انتخاباتی خود داده بود. بایدن یکشنبه در بیانیه‌ای گفت: مفتخرم که امروز اعضای ارشد تیم ارتباطات کاخ سفید را معرفی می‌کنم که همگی زن هستند. این افراد باقابلیت و باتجربه در زمینه ارتباطات دیدگاه‌های متنوعی را به سر کار خواهند آورد و همگی متعهد به ساختن کشور بهتری هستند. بایدن پیش از این اعضای تیم امنیت ملی و سیاست خارجی خود را معرفی کرده بود و قرار است در روزهای آینده اعضای اقتصادی کابینه را معرفی کند. برخلاف اعضای کابینه، مدیران ارتباطات و سخنگویان کاخ سفید به رأی اعتماد سنا نیاز ندارند. بایدن که یکشنبه اعلام شد حین بازی با سگش دچار پیچ‌خوردگی و آسیب مچ پا شده، قرار است از دوشنبه به‌صورت روزانه گزارش محرمانه اطلاعاتی دولت را دریافت کند.

دغدغه‌های طبیبانه

طبیبانه‌ای برای مارادونا

عبدالرضا ناصرمقدسی
متخصص مغز و اعصاب

هربار که می‌خواهم این یادداشت‌ها را بنویسم، با انبوهی از خبرهای بد برای نوشتن مواجهم؛ خبرهایی از درگذشت بزرگان فرهنگ این مملکت. همین امروز خبر آمد که پرویز پورحسینی بازیگر بزرگ و متفاوت سرزمین‌مان نیز به دلیل ابتلا به کرونا دار فانی را وداع گفت. هفته قبل هم شاهد مرگ جان‌سوز چنگیز جلیلوند و کامبوزیا پرتوی بودیم؛ اما فقط سینما داغدار نبود. دکتر نایبی، پزشک متخصص مغز و اعصاب و دوست و همکار ما که سال‌ها در شهر تبریز طبابت می‌کرد نیز به دلیل ابتلا به کرونا فوت کردند. دوستان می‌گفتند همین چند روز پیش به عیادتش رفته بودند و حالش خوب بود و کسی باور نمی‌کرد این‌گونه ناگهان مرگ او را فرو بکشد و ببرد. خیلی‌های دیگر نیز در سکوت فوت کردند. خیلی‌ها که فقط به شکل یک عدد در رسانه‌ها اعلام می‌شوند. یک شبانه‌روز ۴۹۰ نفر و شبانه‌روز دیگر ۴۸۰ نفر. انگار سیاهی و مرگ نمی‌خواهد از این مملکت برود. درباره هرکدام از اینها می‌توان ساعت‌ها نوشت؛ اما این‌بار خواستم از مردی بنویسم که برای هم‌نسلان من خاطرات بسیار خوشی آفرید و بخشی از تاریخ زندگی ما شد. اسطوره و اعجوبه‌ای که نه‌تنها در فوتبال یک استثنای بزرگ بود؛ بلکه بعد از آنکه بازیگری فوتبال را کنار گذاشت، باز به‌عنوان فردی که ضد جریان‌های کلاسیک زمانه حرکت می‌کرد اماواگرهای بسیاری آفرید؛ اماواگرهایی که جزئی از زندگی او بود و به شخصیت او معنا می‌بخشید. دیگو آرماندو مارادونا در ۶۰سالگی و به دلیل سکته قلبی فوت کرد؛ اما همه او را تا ابد به خاطر بازی‌های فوق‌العاده درخشانش برای همیشه در ذهن دارند. آن‌قدر اعجوبه بود که همه حتی از گل خطای او به انگلستان نیز تعریف و تمجید می‌کنند. گلی که کمی بعد از بحبوحه دعوای سیاسی و نظامی بر سر جزایر فالکلند بین بریتانیای استعمارگر پیر و آرژانتین به ثمر رسید و گلی با دست خدا لقب گرفت. در همان بازی مارادونا گل استثنائی دیگری نیز به ثمر رساند. از میانه زمین توپ را گرفت و یکی پس از دیگری بازیکنان انگلیس را دریبل زد و توپ را داخل دروازه جا داد. گلی که فراموش‌نشدنی است. مارادونا برای

کشورش ارزش آفرید و کشورش نیز با شکوه هرچه تمام‌تر با او خداحافظی کرد. مردمان زیادی در سوگ او گریستند و او را مانند جواهری ملی ارج نهادند. در زمانه‌ای که کرونا بیداد می‌کند، اهمیت این اسطوره بلامنازع فوتبال به حدی بود که همه خبرگزاری‌ها و روزنامه‌ها و رسانه‌ها در تیتر اول خود درباره او حرف زدند. نکته بسیار مهمی هم دراین‌بین وجود داشت که به‌ویژه برای فرهنگ و ملت و دولت ما نیز می‌تواند بسیار درس‌آموز باشد. مارادونا در زمانه‌ای از زندگی‌اش نامش با مواد مخدر و مافیا گره خورد. هر قهرمان و اسطوره‌ای، هر انسان بزرگی می‌تواند در برهه‌ای از زندگی‌اش دچار اشتباه شود. نکته مهم اینجاست که این اشتباه از سوی مردم و دولت کشورش بزرگ‌نمایی نشد؛ بلکه همه به افتخارات او نگاه کردند و آنها را برشمردند. به قهرمانی آرژانتین در جام جهانی ۱۹۸۶، به قهرمانی تیم ناپولی در لیگ اروپا، به اینکه او سعی نکرد خوشایند فیفا باشد و همواره همان‌طور که خودش گفته بود، در کنار بازیکنان فوتبال بود، به همه اینها نگاه کردند و ارج نهادند. این درس بزرگی برای ماست که می‌خواهیم به هر قیمتی که شده، فقط نقاط منفی یک شخص را بزرگ جلوه دهیم و تا می‌توانیم در راستای تخریب شخصیت او بکوشیم. مثال‌ها در فرهنگ ما بسیار است و لازم به گفتن نیست. از این به بعد مارادونا الگویی برای تمام بچه‌های آرژانتینی است که می‌خواهند وارد دنیای فوتبال شوند. آنها به یُمن فرهنگی که نخبه‌ها را نمی‌کشد، با بخشی از مارادونا آشنا می‌شوند که از او یک اسطوره و قهرمان ساخت. این‌گونه است که یک کشور می‌تواند بر بال فرهنگش پیشرفت کند؛ چیزی که از ما با این‌همه تاریخ طولانی و قهرمانان بزرگ و اسطوره‌های والا دریغ شده است. ای کاش این دریغا گفتن‌ها روزی به پایان برسد. ای کاش ما هم از این‌همه تهمت و افترازدن به سرمایه‌های ملی خود روزی دست برداریم. ای کاش‌هایی که در فرهنگ ما زیاد است و انگار تمامی ندارد.